جلسه 630

شنبه 26/06/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة وفی کل ساعة، ولیا و حافظا وقائدا و ناصرا ودلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا.

## الکلام فی حجیة القطع الحاصل علی طریق العقل

بحث راجع به حجیت قطع هست در صورتی که از غیر کتاب و سنت حاصل بشود. از راه دلیل عقلی اگر ما قطع پیدا کنیم به حکم شرعی، مشهور بین اصولیین بلکه اجماع اصولیین این است که این قطع حجت است، یعنی منجز و معذر هست. و لکن نسبت داده شده به اخباری ها که آنها قائل شده اند قطع به حکم شرعی اگر از غیر سماع از معصومین علیهم السلام باشد از غیر کتاب وسنت باشد یعنی از دلیل عقلی انسان قطع پیدا کند به حکم شرعی، نباید عمل به این قطع بکند.

مرحوم آخوند فرموده است: به نظر ما با توجه به مراجعه ای که کردیم به کلمات اخباریین، اینها مشکلی با کبرای حجیت قطع ندارند، مشکل اینها صغروی است، یعنی می گویند نمی شود از غیر کتاب وسنت از غیر سماع از معصومین علیهم السلام قطع پیدا کنیم به حکم شرعی. دلیل های عقلی لایفید الا الظن. علم آن است که نزد اهل بیت علیهم السلام است. فلیذهب الحکم یمینا و شمالا فوالله لا یوجد العلم الا هاهنا. مرحوم آخوند فرموده است که: ظاهر کلمات اخباریین این است. مثلا:

امین استرآبادی می گوید: کثرت اخطاء در علوم نظریه مانع هست که انسان برایش یقین حاصل بشود از این علوم و ادله نظریه. چون علوم حسیه و قریبه به حس اینها کثرت خطاء در آنها نیست. در محسوسات و شبه محسوسات یعنی قریب به محسوسات مثل ظهورات، اخبار ثقات، در اینها زیاد خطاء رخ نمی دهد. اما در ادله عقلیه غیر بدیهیه زیاد خطاء رخ می دهد. ولذا می بینیم که در فلسفه بخش طبیعیات که اعتماد می کرد بر ادله عقلیه نظریه، اکثرش ابطال شده است. ایشان در الفوائد المدنیة فرموده" کثرت خطاء در علوم حدسیه عقلیه مانع از این است که انسان برایش یقین حاصل بشود از یک دلیل عقلی، انسان یقین پیدا کند که این دلیل عقلی درست است و این دلیل عقلی کاشف از حکم شرعی است.

مطلب دیگر مطلبی است که از مرحوم صدر صاحب وافیه است که یکی از محدثین بوده. ایشان وقتی که بحث می کند نمی گوید که قطع به حکم شرعی حاصل می شود از حکم عقل ولی حجت نیست. می گوید اصلا ما قاعده ملازمه بین حکم عقل وحکم شرع را قبول نداریم. حکم عقل هست مثلا به قبح توریه، اما کی می گوید ملازمه دارد قبح توریه عقلا با حرمت توریه شرعا؟ تعبیرش این است: المعلوم أنه یجب فعل شیء إذا حصل الظن أو القطع بوجوبه من جهة نقل المعصوم علیه السلام و لایعلم أنه یجب فعله مع حصول الظن أو القطع من أیّ طریق کان. ما علم نداریم که مثلا توریه حرام است یا وفاء به وعد واجب است مطلقا ولو از راه حکم عقل ما بخواهیم آن را به دست بیارویم. ما این را نمی دانیم. ما قدر متیقن این است که می دانیم یجب فعل شیء حصل القطع بوجوبه من جهة بیان المعصوم علیه السلام.

خب این فرمایش مرحوم صدر یعنی انکار ملازمه مطلقه بین حکم عقل وحکم شرع. می گوید وقتی عقل گفت توریه قبیح است این ملازمه ندارد با اینکه توریه مطلقا شرعا حرام باشد. نه، شاید توریه حرام است إذا حصل القطع بحرمته من طریق بیان المعصوم علیه السلام. کی معصوم صدر گفته است که قطع به حکم شرعی پیدا می شود، قطع به حرمت توریه پیدا می شود از حکم عقل به قبح توریه، اما این قطع حجت نیست. همچنین چیزی نگفته است.

اینها نشان می دهد که اخباریین مشکل کبروی ندارند با حجیت قطع. قطع به حکم شرعی اگر حاصل شد به نظر آنها هم منجز ومعذر است. مشکل آنها مشکل صغروی است، می گویند لایحصل القطع بالحکم الشرعی بواسطة الدلیل العقلی إما لاجل انکشاف الاخطاء الکثیرة فی الادلة العقلیة النظریة، فبعد ذلک لایحصل الیقین للانسان. انسانی که ببیند دلیل های عقلی اش پشت سر هم معلوم می شود که نادرست بوده دیگر بعد از این چه چور می خواهد یقین پیدا کند به درست بودن این دلیل ها؟

یا این است یا آنی که مرحوم صدر گفته است که ما ملازمه را قبول نداریم.

این بیان مرحوم آخوند در کفایه که در رد مرحوم شیخ بیان می کند، که مرحوم شیخ قائل است که بعض الاخباریین اشکال کبروی دارند در حجیت قطع إذا حصل من طریق العقل.

مرحوم آقای خوئی وبزرگانی دیگر به صاحب کفایه اشکال می کنند که کاش شما در این قسمت رسائل را دقیق نگاه می کردید، که مرحوم شیخ کلمات اخباریین را نقل کرده، حالا شما دو تا عبارت پیدا کرده اید که اینها اشکال صغروی می کنند می گویند لایحصل القطع بالحکم الشرعی من طریق الدلیل العقلی، به همین اکتفاء نمی کردید. اخباریین بیانات دیگری دارند که یا صریح است و یا ظاهر است در انکار حجیت قطع.

مثلا: ما خودمان هم مراجعه کردیم به الفوائد المدنیة ملا امین استرآبادی فصل اول را که ذکر می کند در همان ابتداء کتاب ص 3 همینی است که مرحوم آخوند می گوید که لایحصل من غیر السماع من المعصومین الا الظن. اما در فصل دوم تعبیرش این است که می گوید: ما دلیل نداریم که در احکام دین به غیر کلام عترت طاهره بتوانیم عمل کنیم، اما مسلم دلیل داریم که تمسک به کلمات عترت طاهره جائز است. خب آنی که دلیل داریم بر جواز تمسک به آن می توانیم او را رها کنیم برویم سراغ آن دلیل هایی که به ما ثابت نشده که امکان دارد و جائز است که تمسک به آنها بکنیم.

اشکال ایشان اشکال کبروی است، می گوید لم یثبت جواز التمسک بغیر کلام العترة الطاهرة.

مرحوم صاحب حدائق تعبیرش این است، می گوید: اشتهر بین اکثر اصحابنا الاعتماد علی الادلة العقلیة فی الاصول و الفروع. مشهور بین اصحاب عمل به دلیل عقلی است. بعد می گوید ولکن تنها کسی که من دیدم طعن کرد و ایراد گرفت به اصحاب محدث جزائری بود که به اصحاب اعتراض کرد گفت چطور شما دلیل عقلی را اولین دلیل قرار می دهید در اصول وفروع؟ مرادتان از دلیل عقلی چیست؟ مرادتان از دلیل عقلی دلیلی است که مقبول لدی الکل است؟ خب اینکه دلیل مقبول لدی الکل باشد که دیگر در او نزاع می شود. و ادله عقلیه نوعا مقبول لدی الکل نیست، مورد اختلاف است. واگر مقصودتان دلیل عقلی به نظر خود این مستدل است، محدث جزائری گفته چه ارزشی دارد این دلیل عقلی. اگر بنا باشد این دلیل عقلی ارزش داشته باشد پس شما چه اعتراضی به پیروان ادیان دیگر دارید؟ چه اعتراضی به زنادقه دارید؟ چه اعتراضی به حکما دارید؟ چرا اشاعره و معتزله را تفسیق می کنید؟ خب آنها هم دلیل عقلی به نظر خودشان دارند بر تمام بودن مذهب خودشان. محدث جزائری اینجور تعبیر می کند می گوید: اهل کل مذهب استندوا فی تقویة ذلک المذهب الی دلائل کثیرة من العقل و کانت مقبولة فی عقولهم معلومة لهم. نمی گوید مظنونة لهم می گوید معلومة لهم.

و خود صاحب حدائق هم می پذیرد کلام محدث جزائری را ومی گوید: قبل از محدث جزائری فخر رازی هم این مطلب را دارد و عبارت فخر رازی را هم نقل می کند.

اقول: به نظر ما حق با مرحوم شیخ است و کسانی که معتقدند اخباریین أو بعض منهم هم گاهی اشکال صغروی می کردند در حصول قطع به حکم شرعی از طریق مقدمات عقلیه و گاهی هم اشکال کبروی می کردند.

اشکال صغروی شان یکی منشأش همان کلام امین استرآبادی بود که اینکه ما فهمیدیم کثرت أخطاء در علوم عقلیه غیر بدیهیه را این مانع می شود از اینکه ما دیگر یقین پیدا کنیم به تمام بودن این ادله عقلیه که الان در اصول یا در فقه مطرح می شود. خب شاید به مروز زمان همین ادله عقلیه ما هم به سرنوشت ادله عقلیه گذشتگان دچار بشود. می گفتند اگر کسی دچار إغماء بشود وکالتهایی که به دیگران داده از بین می رود، وکیل هم اگر دچار إغماء بشود وکالتهایش از بین می رود. بعد از زوال إغماء باید تجدید بشود وکالت، چون الزائل لایعود، امتناع اعاده معدوم. او دیگر از بین رفت، عقلا محال است که معدوم همان وجود سابقش برگردد. آن وجود سابق بر نمی گردد. ولی الان که ما استدلال را می شنویم خیلی ضعیف به نظر می آید. یک بحث اعتباری چه جور خلظ می شود با بحث های فلسفی که خود آن بحث های فلسفی هم وقتی فکرش می کنی توضیح واضحات است. بله شخص آن وجود سابق برنمی گردد اما مثل او برمی گردد. مثل معاد. معاد در روایت هم داریم که مثل خشتی است که پودرش می کنیم دومرتبه همان را خشت می سازیم. هو هو و هو غیره، شخص آن خشت سابق برنگشت ولی با همان مواد یک وجود آخری که مثل وجود قبلی است پیدا شد. خب در وکالت هم همین است، آن شخص وکالت سابقه بر نمی گردد ولی اطلاق انشاء وکالت اقتضاء می کند که بعد از زوال اغماء وکالت با یک وجود دیگری برگردد، آن هم وجود اعتباری است وجود تکوینی هم که نیست. خب از کجا معلوم این استدلالهای عقلی که در اصول ویا در فقه الان آقایان مطرح می کنند و خیلی ها خوششان می آید یک روز کشف نشود که همه اینها استدلالهای واهی بوده است. چقدر دور در اصول درست کردند، ولی آقای صدر می گوید اصلا تصویر دور غلط است. نه اینکه بیائید بگوئید دور است ولی وجود پیدا نمی کند. و لذا ایشان می گوید عمده دورهایی که در اصول وفقه مطرح می شود مغالطه است باید کشف مغالطه کرد. اصلا معنا ندارد که در عالم نفس الامر دور داشته باشیم. اگر یک جا فکر می کنید این دور است بروید تأمل کنید مغالطه اش را پیدا کنید. استدلال های عقلی می کنند جواب هم اینجور داده می شود.

خلاصه این است که ملا امین استرآبادی می گوید کثرت خطاء در علوم نظریه عقلیه مانع از حصول یقین است برای انسان، دیگر از طریق مقدمات عقلیه یقین پیدا نمی کند.

آقای مطهری از آقای بروجردی نقل می کند که در بروجرد فرموده بود که: ملا امین استرآبادی متأثر شده بوده از مکتب حس گرایی غرب، که در غرب حس گرایی و مکتب حسی رواج پیدا کرده بود.

که ظاهرا این مطابق با واقعیت نیست و اصلا ربطی به هم ندارد. وزمانا هم اینجور نیست که بشود بگوئیم که فرهنگ حس گرایی غرب در ملا امین استرآبادی اثر گذاشته بود. ملا امین استرآبادی در حدودا قرن یازدهم بوده است. و اصلا فکرها با هم فرق می کند. او می گوید من غیب را قبول ندارم هر چه هست باید با چشم دیده بشود، چه ربطی به ملا امین استرآبادی دارد که می گوید من غیر از اهل بیت کسی را قبول ندارم.

اقول: جواب اشکال صغروی این است که: انسان نسبت به استدلالات دیگران بله علم دارد به وقوع خطاء. اختصاص به استدلالات عقلیه هم ندارد، استدلالات فقهیه عرفیه، بحث سندی، بحث ظهورات، بحث جمع های عرفی، بحث تطبیق مرجحات، که خود اخباریین هم دارند در آنها هم هر فقیهی می آید به دیگران اعتراض می کند، هر شاگردی می آید به استاد ایراد می گیرد، وشاید فکر کند حرف آخر را او زده است، وبعد دیگران می آیند به این آقا ایراد می گیرند، وهکذا.

پس کثرت خطاء نسبت به استدلالات دیگران وجدانا مانع از حصول علم برای خود انسان نیست. انسان طبق مقدماتی که می چیند ودقت می کند علم پیدا می کند. ولو بداند که دیگران اشتباه زیاد کرده اند، می گوید خب من تلاشم را کرده ام و یقین دارم که اشتباه نکرده ام. حالا ما هم دنبال آن یقین به اصطلاح اهل منطق که نیستیم، که اهل منطق می گویند یقین یعنی امکان خطاء در او نباشد، خطاء ناپذیر باشد. هو کذا ولایمکن أن لایکون کذا. ما که دنبال یقین منطقی نیستیم. یقین وجدانی که تقصیر در مقدمات آن هم نکنیم عند العقل و العقلاء حجت و منجز و معذر است. حالا تضمین هم نیست که اشتباه نباشد، اما کسی که مقدمات عقلیه می چیند یقین پیدا می کند به صدق نتیجه. این خلاف وجدان است که ما اشکال صغروی بکنیم بگوئیم لایحصل القطع للانسان من مقدمات عقلیة. الان مقدمه عقلیه می گوید که در عصر غیبت در امور حسبیه غیر معصوم ولایة مائی دارد، حالا یا در اموال غیّب وقصّر، یا در امور مربوط به حفظ نظام مجتمع. مقدماتش هم عمدتا عقلیه است. خود بزرگان ما از آن تعبیر می کنند به امور حسبیه یعنی ما از خارج فهمیده ایم که شارع راضی به تعطیل این امور نیست. انسان یقین پیدا می کند که یک شخصی ولایت دارد، والا شارع مقدس نمی آید که این یتیم و اموال این یتیم را چون ولی شرعی ندارد در معرض نابودی قرار بدهد. مجتمع اسلامی برای اینکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف غائب است دیگر دچار هرج ومرج بشوند. احتمال نمی دهیم. خب این خلاف وجدان است که کسی بگوید شما این حرفهایتان در حد ظن است نه در حد یقین و علم.

وعجیب است از آقای خوئی، ایشان یک بخشی از کلام اخباریین را قبول کرده، گفته در ادراک عقل نسبت به مصالح و مفاسد حق با اخباریین است. ما درک نمی کنیم ملاکات تامه احکام شرعیه را. بله عقل حسن و قبح را تشخیص بدهد که مثلا الخیانة فی الامانة قبیحة، بله این ادراک قطعی است و طبق قاعده ملازمه کشف از حرمت شرعیه خیانت در امانت هم می کنیم. اما ادراک عقل نسبت به ملاکات احکام، عقل فقط درک می کند که مثلا توریه مفسده دارد، اما مگر هر چیزی که مفسده داشت حرام است. خب شاید یک مصلحتی باشد که مزاحم با این مفسده است. ملاک تام حرمت المفسدة الغیر المزاحمة بالمصلحة است. ملاک تام وجوب المصلحة غیر المزاحمة بالمفسدة است. عقل ما درک می کند که وفاء به وعد مصلحت دارد توریه مفسده دارد. اینکه کافی نیست برای کشف حرمت توریه و وجوب وفاء به وعد. کشف ملاک تام این است که ما درک کنیم که این مصلحت مبتلا به مزاحم با یک مفسده ای نیست. این را ما نمی توانیم درک کنیم. ما فقط درک می کنیم که این مصلحت دارد، اما شاید یک مفسده ای باشد که مزاحم با این مصلحت است، یا یک مصلحت تسهیلی باشد که مانع از وجوب باشد. شاید توریه مفسده ای دارد ولی یک مصلحتی هم دارد که مانع از حرمتش بشود. این فرمایش آقای خوئی، که خلاصه فرمایش ایشان این است که حکم عقل تارة در رابطه با مصالح ومفاسد و ملاکات احکام است، این حکم عقل هیچ کجا حکم قطعی نیست همه جا ظنی است. ما چه می دانیم ملاک تام برای احکام چیست؟ اما حکم عقل به حسن و قبح، او بله ادراک قطعی است از عقل، منتهی همان تفصیلی که قبلا مطرح شد که اگر حکم عقل به حسن و قبح در مرحله امتثال احکام شرعیه باشد یعنی در سلسله معالیل حکم شرعی باشد مثل قبح تجری و حسن اطاعت، اینها ملازمه ندارد با حکم شرعی. ولی حکم عقل به حسن وقبح در سلسله احکام یعنی در مرتبه ما قبل حکم، مثلا حکم عقل به قبح خیانت در امانت آن ملازمه دارد با حرمت خیانت در امانت شرعا.

البته یک مورد دیگری را هم ایشان ذکر می کند برای حکم عقل، ادارک واقعیات که مثلا فلان چیز ممکن است فلان چیز واجب است فلان چیز ممتنع است. مثلا ترتب مرحوم آخوند می گوید محال است، عده ای می گویند ممکن است. اجتماع امر و نهی عده ای می گویند ممتنع است عده ای می گویند ممکن است. ملازمه بین وجوب مقدمه و وجوب ذی المقدمة، عده ای می گویند ملازمه هست یعنی واجب است عقلا اگر ذی المقدمه امر داشت مقدمه هم امر داشته باشد. بعضی ها منکرند این مطلب را. این مرحله از حکم عقل که ادراک می کند واقعیات را که مربوط می شود به امکان یا وجوب یا امتناع یکی شیئی، ایشان فرموده آنجا هم ما حکم عقل را قبول داریم. اما حکم عقل در رابطه با مصالح و مفاسد فقط موجب ظن است لیس الا.

اقول: جناب آقای خوئی! ما قبول داریم خیلی از موارد درک ما ناقص است، عقل ما ملاکات تامه احکام را درک نمی کند، ولی انکار صددرصد این مطلب هم درست نیست. خود شما در خیلی از موارد دلیلتان مذاق شارع است. مذاق شارع این است که معروف به فسق مرجع تقلید نشود. خودتان هم قبول دارید که هیچ دلیل لفظی نداریم. چون سیره عقلاء در رجوع به اهل خبره برایشان فرقی نمی کند فاسق باشد اهل خبره یا عادل. مهم این است که ثقه باشد. یا زن نباید مرجع تقلید باشد چون ما از مذاق شارع کشف کردیم که شارع راضی نیست که زنها زعامت دینیه را به دست بگیرند. در همین مسأله ولایت فقیه آقای خوئی که منکر ولایت فقیه نیست فی الجمله قبول دارد در امور حسبیه، خود ایشان می گوید ما هیچ دلیل لفظی نداریم فقط از خارج می دانیم که برخی از امور هست که شارع راضی به تعطیل آن امور نیست. که یکی از آنها تصدی غیر معصوم که ما می گوئیم قدر متیقن فقیه عادل است، تصدی غیر معصوم در عصر غیبت نسبت به امور عامه. حالا دائره ولایت فقیه توسعه دارد یا ندارد آن بحث های دیگر است. اصلش را که آقای خوئی قبول دارد و دلیلش را هم دلیل عقلی می داند. چطور ایشان می گوید ما نداریم موردی که عقل ملاک تام حکم شرعی را کشف کند. چه جور نداریم؟

وعجیب است که ایشان دو تا روایت مطرح می کند و می گوید قدر میتقن از این دو تا روایت همین ادراک عقل نسبت به ملاکات احکام است: 1- إن دین الله لایصاب بالعقول، 2- لیس شیء ابعد من دین الله من عقول الرجال. ایشان می گوید این دو تا روایت قدر متیقنش همین حکم عقل است نسبت به ملاکات احکام و مصالح ومفاسد، که این حکمها حکم ظنی است و اعتبار ندارد.

اقول: جناب آقای خوئی! اولا این دو تا روایت را شما ظاهرا از همین کتب اصول نقر کرده اید. ما اینجوری روایت نداریم. آن روایت این است که مستدرک الوسائل نقل می کند از کمال الدین و تمام النعمة صدوق: قال علی بن الحسین علیه السلام: إن دین الله لایصاب بالعقول الناقصة والآرائة الباطلة والمقاییس الفاسدة. عقول ناقصه یعنی همان استحسان ها، همان مصالح مرسله، چه ربطی دارد به اینکه ما اصلا نمی توانیم با عقلمان ملاکات احکام را درک کنیم؟ عقول ناقصه یعنی تعقل های ناقص، بیش از این ظهور ندارد. ندارد إن دین الله لایصاب بالعقول. اصلا آن زمان یک اختلافی بود بین ائمه علیهم السلام واصحاب رأی مثل ابوحنیفه، ابن ابی لیلی، شیبانی، اینها تابع استحسان بودند، می گفتند هر جا نص نداریم رأی خودمان را نگاه می کنیم، استحسان می کنیم، مصالح مرسله را اعمال می کنیم. ائمه علیهم السلام در مقابل اینها این جمله را فرمودند. هیچ ظهور ندارد در اینکه ما هیچ کجا از طریق عقل نمی توانیم ملاکات احکام را به دست بیاوریم. ربطی به این ندارد.

اما اصل روایت هم آنی که ما پیدا کردیم این است که: إن دین الله لایصاب بالمقاییس، با قیاس نمی شود دین خدا را کشف کرد. پس ما إن دین الله لایصاب بالعقول نداریم در متون روائیه. بله در کتب اصول داریم ولی بنا نیست که ما روایات را هم از کتب اصول بگیریم.

اما آن روایت که ایشان مطرح کرد که لیس شیء ابعد من دین الله عن عقول الرجال، ما همچنین روایتی هم پیدا نکردیم. لیس شیء ابعد من عقول الرجال عن القرآن. راجع به قرآن است، می فرماید قرآن را با عقلتان نمی توانید بسنجید، چرا؟ چون اوله فی شیء و اوسطه فی شیء وآخره فی شیء. له ظهر وبطن، با عقل خودتان یعنی استقلال پیدا کنید بگوئید ما روایات اهل بیت علیهم السلام را کار نداریم خودمان می خواهیم روایات را بفهمیم با عقل خودمان، این راه غلطی است. این روایت این را می خواهد بگوید. درست هم هست. واقعا بدون مراجعه به اهل البیت نمی شود. إنما یعرف القرآن من خوطب به. بدون مراجعه به اهل بیت و با استقلال از اهل بیت که نمی شود قرآن را فهمید. بله در تحث ظل تعالیم اهل بیت خودشان ما را ارجاع داده اند به ظهورات کتاب، ولی عام وخاص، ناسخ و منسوخ، اینها را باید ائمه علیهم السلام برای ما بیان کنند، هر جا بیان نکرده اند آنوقت می رویم سراغ ظهور قرآن. راجع به قرآن است هیچ ربطی به فهم احکام توسط عقل ندارد. ولذا اشکال صغروی حتی در رابطه با کشف ملاکات احکام به نظر ما ناتمام است هر چند آقای خوئی این بخش از کلام اخباریین را قبول کرده اند.

اما اشکالات کبرویه انشاءالله فردا.